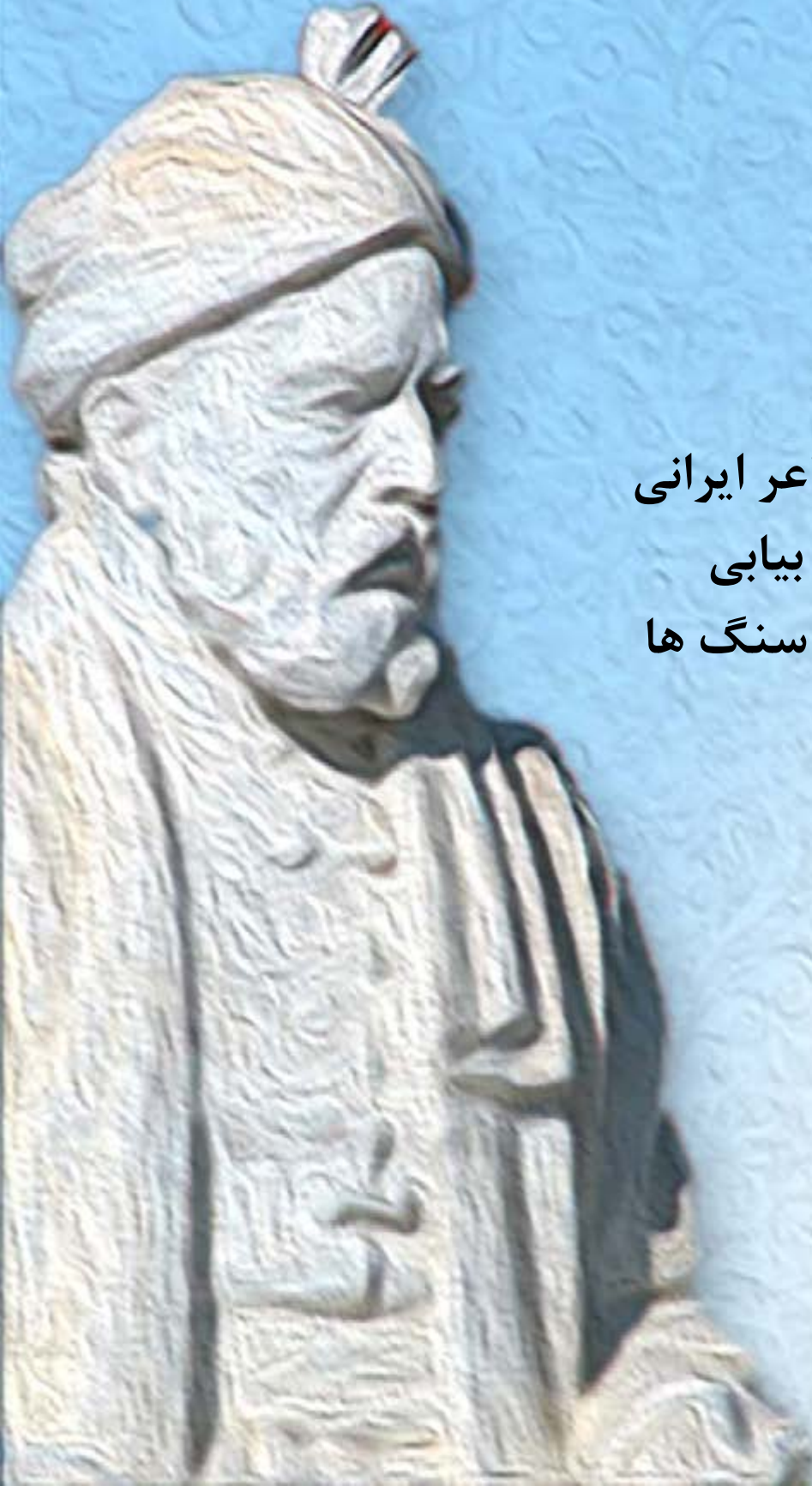


موسسه آموزش عالی رسام
غیردولتی - غیرانتفاعی

معرفت

سال اول شماره اول بهمن ۹۷



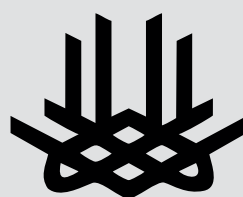
● فردوسی شاعر ایرانی

● بجوی تا بیابی

● آوای سنگ ها

فهرست مطالب

۳	سخن سردبیر
۴	فردوسی شاعر ایرانی
۸	بجوی تا بیابی
۱۰	آوای سنگها



موسسه آموزش عالی رسام
غیردولتی - غیرانتفاعی



نشریه فرهنگی معرفت با حمایت های
معاونت دانشجویی _ فرهنگی دانشگاه رسام
منتشر میشود.

طراح و صفحه آرا: غزاله فرهنگ

ارتباط با ما:

rasamuniversity.info@gmail.com

www.rasam.ac.ir

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



سردبیر سخن

به لطف پروردگار و تلاش همکاران عزیز
موجبات تهیه ی شماره اول نشریه فرهنگی نیز
فراهم شد. در این شماره سعی ما در بخش ارائه
محتوا بیشتر بر این بود که اطلاعاتی کاربردی
و مفید را در اختیار شما عزیزان قرار دهیم.
که ترجیحا کمتر به آن پرداخته شده و یا
حتی یادآوری آن ها نیز مفید و مهم
باشد.

شاعر ایرانی فردوسی

به مناسبت زاد روز فردوسی

زندگی نامه فردوسی:

نویسندگان پدید آمدند و با آفرینش ادبی خود زبان پارسی دری را که توانسته بود در برابر زبان عربی پایدار بماند، توانی روزافزون بخشیدند و به صورت زبان ادبی و فرهنگی درآوردند. فردوسی از همان روزگار کودکی بیننده کوشش‌های مردم پیرامونش برای پاسداری ارزش‌های دیرینه بود و خود نیز در چنان زمانه و زمینه‌ای پا به پای بالندگی جسمی به فرهیختگی رسید و رهرو سخت‌گام همان راه شد.

درباره دوران کودکی و جوانی فردوسی نه خود شاعر سخنی گفته و نه در بن‌مایه‌های کهن جز افسانه و خیال‌بافی چیزی به چشم می‌خورد. با این حال از دقت در ساختار زبانی و بافت تاریخی - فرهنگی شاهنامه، می‌توان دریافت که او در دوران پرورش و بالندگی خویش از راه مطالعه و ژرف‌نگری در سروده‌ها و نوشتارهای پیشینیان خویش سرمایه کلانی اندوخته که بعدها دست مایه او در سرایش شاهنامه شده است. هم‌چنین از شاهنامه و زندگی نامه فردوسی این‌گونه برداشت کرده‌اند که فردوسی با زبان عربی و دیوان‌های شاعران عرب و نیز با زبان پهلوی آشنا بوده‌است.



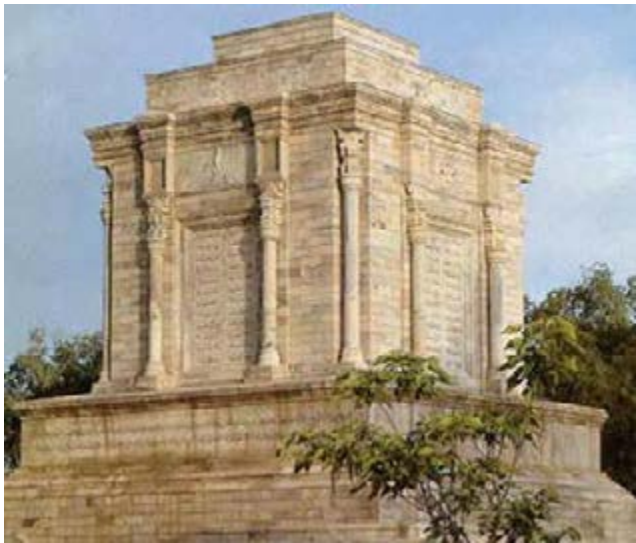
بر پایه دیدگاه بیشتر پژوهشگران امروزی، فردوسی در سال ۳۲۹ هجری قمری برابر با ۳۱۹ خورشیدی (۹۴۰ میلادی) در روستای پاژ در شهرستان توس در خراسان دیده به جهان گشود. نام او همه جا ابوالقاسم فردوسی شناخته شده‌است. نام کوچک او را در بن‌مایه‌های کهن تر «حسن» نیز نوشته‌اند. پدرش از دهقانان توس بود که ثروت و موقعیت قابل توجهی داشت. وی از همان زمان که به کسب علم و دانش می پرداخت، به خواندن داستان هم علاقه مند شد. چنان که می دانیم "دهقانان" یک طبقه از مالکان بودند که در دوره ی ساسانیان (و چهار پنج قرن اول از عهد اسلامی) در ایران زندگی می کردند و یکی از طبقات اجتماعی فاصل میان طبقه کشاورزان و اشراف درجه اول را تشکیل می دادند و صاحب نوعی "اشرافیت ارضی" بودند. زندگانی آنان در کاخ‌هایی که در اراضی خود داشتند می گذشت. آن‌ها به وسیله ی "روستاییان" از آن اراضی بهره برداری می نمودند و در جمع آوری مالیات اراضی با دولت ساسانی و سپس در عهد اسلام با دولت اسلام همکاری داشتند و حدودا تا زمان حمله مغول به تدریج بر اثر فتنه‌ها و آشوب‌ها و تضییقات گوناگون از بین رفتند. همان طور که در زندگی نامه فردوسی آمده است، آغاز زندگی وی هم زمان با گونه‌ای جنبش نوزایش در میان ایرانیان بود که از سده سوم هجری آغاز شده و دنباله و اوج آن به سده چهارم رسید و گرانیگاه آن خراسان و سرزمین‌های فرارود بود.

دردرازای همین دو سده شمار چشمگیری ازسرایندگان و

سروده‌های فردوسی:

دست به کار تدوین ویرایش تازه‌ای از شاهنامه شد. فردوسی در ویرایش دوم، بخش‌های مربوط به پادشاهی ساسانیان را تکمیل کرد. پایان ویرایش دوم شاهنامه در سال ۴۰۰ هجری قمری در هفتاد و یک سالگی فردوسی بوده‌است:

چو سال اندر آمد به هفتاد و یک
همی زیر بیت اندر آرم فلک
زهجرت شده پنج هشتاد بار
به نام جهان داور کردگار



فردوسی شاهنامه را در شش یا هفت دفتر به دربار غزنه نزد سلطان محمود فرستاد. به گفته خود فردوسی، سلطان محمود «نکرد اندر این داستان‌ها نگاه» و پاداشی هم برای وی نفرستاد. از این رویداد تا پایان زندگانی، فردوسی بخش‌های دیگری نیز به شاهنامه افزود که بیشتر در گله و انتقاد از محمود و تلخ کامی سراینده از اوضاع زمانه بوده‌است. در روزهای پایانی زندگی فردوسی از سن خود دو بار یاد کرده، و خود را هشتاد ساله و جای دیگر هفتاد و شش ساله خوانده‌است.

کودکی و جوانی فردوسی در زمان سامانیان سپری شد. شاهان سامانی از دوست داران ادب فارسی بودند. آغاز سرودن شاهنامه را بر پایه شاهنامه ابومنصوری از زمان سی سالگی فردوسی می‌دانند اما با مطالعه زندگی نامه فردوسی می‌توان چنین برداشت کرد که وی در جوانی نیز به سراینده‌گی می‌پرداخته است و چه بسا سرودن داستان‌های شاهنامه را در همان زمان و بر پایه داستان‌های کهنی که در داستان‌های گفتاری مردم جای داشته‌اند، آغاز کرده‌است. از میان داستان‌های شاهنامه که گمان می‌رود در زمان جوانی وی گفته شده باشد می‌توان داستان‌های بیژن و منیژه، رستم و اسفندیار، رستم و سهراب، داستان اکوان دیو و داستان سیاوش را نام برد.

فردوسی پس از آگاهی یافتن از مرگ دقیقی توسی و نیمه‌کاره ماندن گشتاسب‌نامه سروده او (که به زمانه زرتشت می‌پردازد)، به نگاشته شدن شاهنامه ابومنصوری که به نثر بوده و بن‌مایه دقیقی توسی در سرودن گشتاسب‌نامه بوده‌است پی برد و به دنبال آن به بخارا، پایتخت سامانیان («تخت شاه جهان») رفت تا آن را بیابد و بازمانده آن را به شعر در آورد. فردوسی در این سفر «شاهنامه ابومنصوری» را نیافت اما در بازگشت به توس، امیرک منصور، که از دوستان فردوسی بوده‌است و «شاهنامه ابومنصوری» به دستور پدرش ابومنصور محمد بن عبدالرزاق یکپارچه و نوشته شده بود، نسخه‌ای از آن را در اختیار فردوسی نهاد.

سرایش شاهنامه

شاهنامه پرآوازه‌ترین سروده فردوسی و یکی از بزرگ‌ترین نوشته‌های ادبیات کهن پارسی است. فردوسی سرودن شاهنامه را بر پایه نوشتار ابومنصوری در حدود سال ۳۷۰ هجری قمری آغاز کرد و سرانجام آن را در تاریخ ۲۵ سپندارمذگان سال ۳۸۴ هجری قمری (برابر با ۳۷۲ خورشیدی) با این بیت‌ها به انجام رساند:

سر آمد کنون قصه یزدگرد
به ماه سفندارمذ روز ارد
زهجرت سه صد سال و هشتاد و چار
به نام جهان داور کردگار

این ویرایش نخستین شاهنامه بود و فردوسی نزدیک به بیست سال دیگر در تکمیل و تهذیب آن کوشید. این سال‌ها هم‌زمان با برافتادن سامانیان و برآمدن سلطان محمود غزنوی بود. فردوسی در سال ۳۹۴ هجری قمری (برابر با ۳۸۲ خورشیدی) در سن شصت و پنج سالگی بر آن شد که شاهنامه را به سلطان محمود اهدا کند، و از این رو

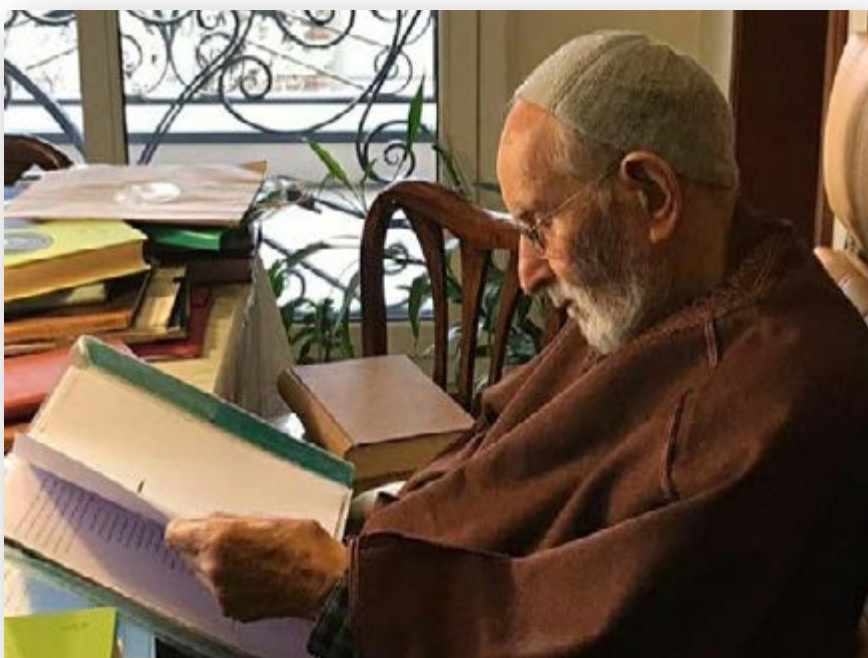
تا بیابی بجوی

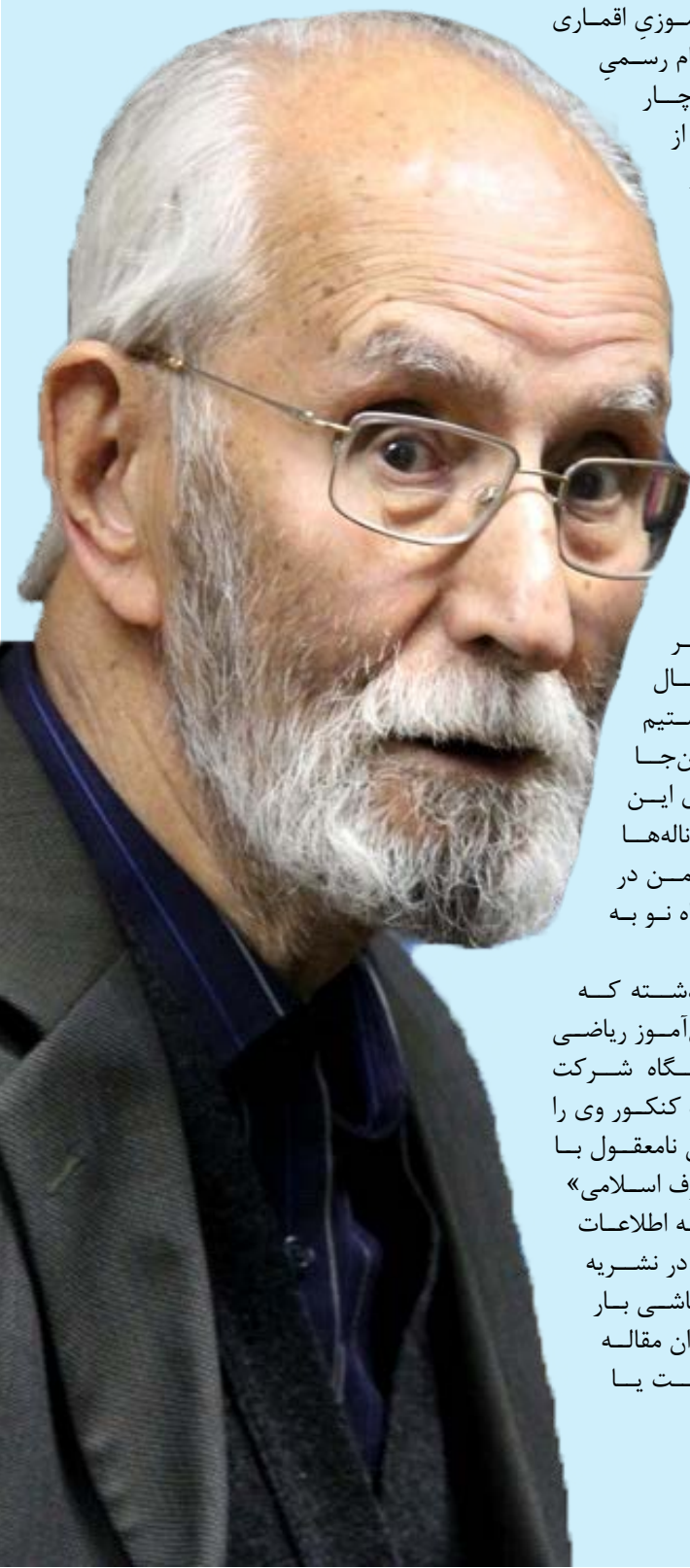
دکتر محمد علی موحد:

پیش از هر چیز باید شرط ادب به جای آورم و وظیفه اخلاقی خود را انجام دهم و آن، سپاسگزاری است از بانیان و ترتیب‌دهندگان این همایش و حاضران مجلس که قدم بر دیده من نهاده و این مراسم را به قدوم خود مزین و مشرف فرموده‌اند.

یونسکو یک بار در اول راه به مناسبت ترجمه سفرنامه ابن بطوطه به چشم عنایت در من نگرست و آن شصت و چند سال پیش بود که ترجمه مرا جزو تراجم برگزیده خود قرار داد؛ و اینک بار دیگر در آخر راه که روزهای پایانی عمرم را می‌گذرانم مرا به نواخت خود مباحی و مفتخر ساخته است. خوشحالم که هم دبیرکل کمیته ملی یونسکو و هم نماینده ما در آن سازمان جهانی، هردو سر بر آستان شمس و مولانا دارند. سرور سرافراز ما جناب دکتر ایوبی ذوساحتین هستند؛ اما ساحت دیوانی ایشان، ساحت دانشگاهی‌شان را از دیده مستور می‌دارد. آثار قلمی ایشان، بویژه آن گزیده نفیس که از مقالات شمس تبریزی به عنوان شمس پرنده ترتیب داده‌اند، نمایانگر کمال ذوق و دقت نظر و جودت ذهن و حسن انتخاب است. جناب آقای دکتر احمد جلالی نیز همیشه در محافل فضلا و ادبا به لحاظ انس خاطر با آثار مولانا انگشت‌نما و ممتاز بوده‌اند. سروران دیگر، ریاست محترم دانشگاه تهران که مهمان ایشان هستیم، جناب آقای دکتر حداد عادل ریاست محترم فرهنگستان زبان

و ادب فارسی که تصحیح جدید مثنوی مرهون علاقه و اهتمام ایشان است، جناب آقای دکتر پورمحمدی استاندار جدید آذربایجان شرقی که پیش‌تر هم ریاست دانشگاه تبریز را عهده‌دار بودند، و جناب آقای دکتر مرقاتی که پیام ایشان را قرائت فرمودند، استاد بزرگوار دکتر معصومی همدانی، معلم بزرگ و بزرگوار ما حضرت ملکیان که پیام ویدیویی ایشان پخش شد، و نیز حضرت شیخ‌المستشرقین چشم و چراغ عالم ایران‌شناسی پرفسور فوشه کور، از همه این سروران بزرگوار سپاسگزاری می‌کنم. شیخ عطار تعبیری دارد در مقدمه تذکره‌الاولیاء که من آن را مصدوقه حال خود یافته و بارها تکرار کرده‌ام. می‌گوید که من در تألیف این کتاب خواستم خود را به فتراک بزرگان ببندم. آری من نیز به تبعیت از عطار خود را به فتراک بزرگان بستم و چه خوب کردم، که در این معامله سود فراوان بردم و از فخر و شرف و آبرو و منزلتی که در واقع هیچ لیاقت آن را نداشتم، برخوردار گشتم. اینک اگر در چنین محفلی نامی از من می‌برند و نام‌آوران عرصه هنر و معرفت گوشه چشمی به من دارند، از برکت این معامله است که خود را به فتراک شمس و مولانا بسته‌ام. چیزی که هست، من این مایه تحسین و ترحیب را حق خود نمی‌دانم و به ریش نمی‌گیرم و امر بر من مشتبه نمی‌شود؛ جز این که مرا نزد خود شرمند می‌سازد که در هر حال خود را بهتر از دیگران می‌شناسم. به قول خاقانی: هیچ اگر سایه پذیرد، منم آن سایه هیچ.





نیز شهروندان فرهنگ‌دوست؛ و اینجا دانشگاه تهران اولین مؤسسه رسمی است که با رویکردی به سیستم جهانی معاصر در تعلیم و تربیت به نام دانشگاه در کشور ما تأسیس یافته است.

نظام آموزشی ما از صدر تا ذیل، از سطوح مربوط به آموزش‌های ابتدایی در دبستان‌ها و دبیرستان‌ها تا عالی‌ترین مدارج تحصیلی در دانشکده‌ها و مراکز درس‌آموزی اقماری که در حول و حوش نظام رسمی

دولتی وجود دارند، دچار آفت‌های مهلکی است. از دانش‌آموز تا دانشجو و آموزگار و دبیر و استاد، همه از این نظام شکایت دارند. نظامی سترون و ناکارآمد، که شور و شوق را در نوجوانان می‌کشد و مانع شکوفایی استعدادهای خداداد می‌شود، وقت آنان را تلف می‌کند و شمع اشتیاق و جویندگی را در دل‌شان خاموش می‌سازد. نظیر این همایش را چند سال پیش در دانشگاه تبریز داشتیم و من این نوحه را همان‌جا سر کردم و از آسیب‌های این نظام «تست‌محور» ناله‌ها کردم و متن گفته‌های من در نشریه گرامی و وزین نگاه نو به چاپ رسید.

در اول تابستان سال گذشته که نوه من به عنوان دانش‌آموز ریاضی و فنی در کنکور دانشگاه شرکت کرده بود، ورقه سؤالات کنکور وی را که مشتمل بر سؤالاتی نامعقول با برچسب «فرهنگ و معارف اسلامی» بود در مقاله‌ای در روزنامه اطلاعات چاپ کردم و آن مقاله در نشریه بخارای دوستم علی دهباشی بار دیگر انتشار یافت. عنوان مقاله بود: «استهزای دین است یا

چند سال پیش که دوستان در شهر کتاب همایشی به مناسبت نود سالگی من برگزار کردند، دوسه رباعی حسب حال نوشته بودم که یکی از آن‌ها را برای شما می‌خوانم:

ای دل به ستایش کس از راه میفت
در دام هلاکِ شهرت و جاه میفت
هش دار خدای را در این آخرِ عمر
بر سبکتِ خود مخند، در چاه میفت
جناب دکتر ایوبی اشاره‌ای فرمودند؛ حقیقت این است که درباره این مراسم با بنده صحبت شده بود، اما مفهوم بنده آن بود که مراسم به نام پرفسور فوشه کور و برای تقدیر از ترجمه فرانسوی مقالات شمس خواهد بود و بنده سخت استقبال کردم و شخصاً داوطلب سخنرانی در آن شدم و جناب دکتر معصومی همدانی محقق صاحب‌نظر را پیشنهاد کردم که سخنران اصلی باشند و خدمتشان تلفن کردم و از سه نسخه ترجمه فرانسوی کتاب که به دست من رسیده بود یک نسخه خدمت ایشان فرستادم تا بخواند و خود را برای آن سخنرانی آماده کند. یک نسخه دیگر دادم به دوست هنرمند جوانم سعید رضادوست که همسر گرامی‌شان تحصیل کرده فرانسه است و خواهش کردم که اگر خوششان بیاید، مقدمه آقای فوشه کور را به فارسی درآورند تا به صورت رساله مستقلی چاپ شود. من وقتی از حقیقت امر آگاه شدم که کار از کار گذشته بود؛ پس تن به قضا دادم. حال که به هر تقدیر خداوند این‌طور خواسته و این همایش سایه مهر بر سر من گسترده است، من باید فرصت را غنیمت شمرم.

یونسکو ارگان تربیتی - فرهنگی وابسته به سازمان ملل متحد است و از اهمیت و ظایف آن، کمک به پیشرفت سوادآموزی و ارتقاء سطح فرهنگ و رشد تحصیلی و تربیت نسل جوان در کشورهای عضو است. آن‌ها هم که در همایش حضور دارند بخشی از بزرگان کشورند که زمام حل و عقد امور را به دست دارند، و بخش دیگر، دانشجویان و جوانان و

افسوس دانش؟» (توجه بفرمایید که مولانا افسوس را به معنی مسخره کردن و دست انداختن به کار می‌برد) و در بالای عنوان مقاله این بیت از طاقدیس مرحوم نراقی را آورده بودم: علم اگر این است، بگذار و برو صد شتر زین علم نزد من دو جو دو سه ماه پیش هم رفته بودم تبریز و سری زدم به دبیرستان دخترانه خودم. تصادفاً وقتی بود که دانش‌آموزان از کلاس امتحان درمی‌آمدند. تا مرا دیدند، دورم را گرفتند و اوراقی به دست من دادند که مشتمل بود بر سؤالات امتحانی درس فلسفه. من آن اوراق را نگاه داشته‌ام و با خودم اینجا آورده‌ام تا هر کس بخواهد، عیناً ملاحظه کند. از دانش‌آموز پایه چهارم علوم انسانی که می‌خواهد خود را برای کنکور دانشگاه آماده کند، می‌پرسند: بیت:

هر آن کاو ز دانش برد توشه‌ای
جهانی ست بنشسته در گوشه‌ای

بیانگر کدام هدف مابعدالطبیعه است؟

توجه بفرمایید شاعر مضمونی گفته برای تشویق مردم به دانش‌اندوزی، و حالا دبیر محترم فلسفه از دانش‌آموز می‌خواهد که سر کلاس امتحان، جزو ده پانزده سؤال دیگر از همین قبیل، در ظرف مدت هفتاد دقیقه، یک هدف ماوراء طبیعی برای آن بیت مشخص گرداند، یا آن قدر جرأت و شهامت داشته باشد که بگوید من هیچ هدف ماوراء طبیعی در آن نمی‌بینم! نمونه‌های دیگر از سؤالات طرح شده در این ورقه چنین است:

جاهای خالی را با کلمات مناسب تکمیل کنید:

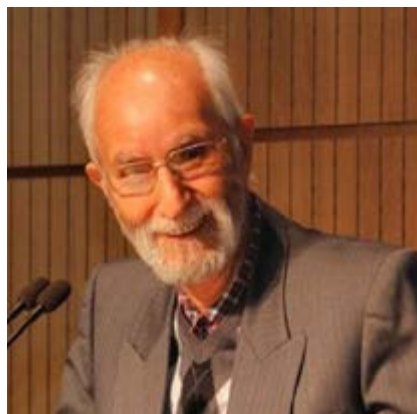
الف) لازمه عبور از فطرت اول این است که آدمی هر چند لحظاتی از قید ... فارغ شود.

ب) در قرن ... حکیم بزرگ فلسفه ابن‌سینا را به قلمرو جدیدی هدایت نمود. او ... که مؤسس فلسفه اشراق بود.

ج) ... مرتبه علم حضوری به خویشتن و آغاز سفر معنوی نفس است.

اصطلاحات زیر را تعریف نمایید: الف) معلوم بالذات را تعریف نمایید. ب) ملاصدرا از منظر اصالت وجود، موجود ثابت را چگونه تعریف می‌کند؟

این ورقه‌ها را که دانش‌آموزان به من دادند، آوردم و دبیر محترم را خواستم و در حضور مدیر مدرسه و معاون او پرسیدم: این چه نحوه امتحان است؟ طفلک همه حرف‌های مرا شنید و لب از لب باز نکرد و یک کلمه نگفت. معلوم بود چیزهایی را از روی جزوه در دانشگاه حفظ کرده و همان‌ها را به دانش‌آموز خود تحویل داده تا او هم حفظ کند. متوقع است که دانش‌آموز عیناً آنچه را که تحویل گرفته، به او



پس بدهد. و این است مثال بارز دور باطل و چرخه منحوسی که خودش را باز تولید می‌کند و جوان را به صورت یک دیکتاتور (دستگاه ضبط صوت) تلقی می‌کند که صدایی را بگیرد و ضبط کند و همان را عیناً پس بدهد. آیا این است مقصود از تدریس فلسفه به نوجوانان؟ فلسفه می‌خواهد جوان پرسشگر بیدار دل زنده تربیت کند، او را اندیشیدن بیاموزد، راه چون و چرا را یادش دهد.

سکوت مطلق دبیر مرا یاد شعری انداخت از زنی عرب در عهد جاهلیت. می‌دانید که در آن دوران عرب‌ها نوزادی را که دختر باشد سخت مکروه می‌داشتند و حتی گاهی برای رهایی از ننگ چنان نوزادی، او را زنده به‌گور می‌کردند. آورده‌اند که در آن روزگار

مردی بود به نام ابوحمزه که گرفتار چنین مصیبتی شده بود. زن ابوحمزه نوزاد دختری برای او آورده بود. مرد که دیگر چشم دیدن آن زن را نداشت به حالت قهر در اتاق دیگر بست نشسته بود و عجز و التماس‌ها را واقعی نمی‌نهاد. زن شعری سرود به این مضمون که آخر این آقای شوهر چرا زور می‌گویید؟ مگر دست من بود که نوزاد پسر نیاردم؟ من امانتی را که تحویل داده بودند حفظ کردم و همان را پس دادم! متن شعر آن شاعر عرب را که از جوانی حفظ دارم، اگر حافظه‌ام یاری دهد برای‌تان می‌خوانم:

ما لأبی حمزه لا یأتینا
یَظَلُّ فی البیت الذی یلینا
عَظْبَانٌ أَلَّا نَلْدَ البَنینا
لیس لنا من إمرنا ما شینا
إِنَّمَا نَأْخُذُ مَا أُعْطینا

دبیر فلسفه هم با سکوت خود همان حرف زن عرب را باز می‌گفت که از جان من چه می‌خواهید؟ همان حرف‌ها را که در دوره دانشگاه به من آموختید، من همان‌ها را در دبیرستان به دانش‌آموزانم تحویل می‌دهم.

این یک مطلب که با اغتمام فرصت از این همایش مطرح کردم و روی سخن در آن، بیشتر همان‌طور که عرض کردم، با مسئولین امر است. نمی‌دانم استفاده ما از این سازمان جهانی یونسکو که برای پیشبرد تربیت و فرهنگ تأسیس یافته، در چه زمینه‌هایی است؟ هرچندگاه یک بار در روزنامه‌ها می‌بینیم که مزده می‌دهند فلان امام‌زاده مخروبه یا کاروان‌سرا یا بازارچه کهنه به عنوان میراث فرهنگی - تاریخی در یونسکو ثبت شد. آیا استفاده ما از این سازمان جهانی در همین حد است؟ نمی‌دانم مقدرات و امکانات یونسکو چیست ولی یادم می‌آید آن روزها که یونسکو ایجاد شد، یعنی سال‌های آخر نیمه اول قرن بیستم (شاید ۱۹۴۶ یا ۱۹۴۸)، قلمرو پرمعنای وسیعی برای فعالیت‌های آن ترسیم می‌کردند. آیا وزارت آموزش و پرورش و وزارت علوم

و فراهم‌آورندگان کتاب‌های درسی مدارس با این سازمان جهانی ارتباطی داشته‌اند یا دارند؟

اما مطلب دیگر که در اینجا روی سخنم بیشتر با جوانان عزیز است و آن با الهام از عنوانی است که پرفسور فوشه کور برای ترجمه خود از مقالات قائل شده است: «در طلب گوهر».

این مسأله طلب و جست‌وجوگری خیلی مهم است. فوشه کور آن را از خود شمس گرفته است. در تمثیل آن بازرگانی که دنیا را می‌گشت در طلب گوهری و آن گوهر در دریا بود و بازرگان دنبال شناگر ماهری بود که آن گوهر را به دست آورد؛ و می‌گوید آن بازرگان منم و شناگر مولاناست و گوهر میان ما است.

انسان مورد نظر شمس و مولانا موجود متحرک زنده پُر تپش و فزونی‌جو است و شاید به نظر تان عجیب بیاید، چون مولانا معروف است به تصوف و تصوف معمولاً برخلاف تحرک و پوییش و تپش تعریف می‌شود. اصولاً فرق انسانِ پِسارنسانس با انسانِ پیشارنسانس در همین است. انسانِ پیشارنسانس یعنی انسانِ عالمِ قدیم منفعل است و به هرچه می‌رسد قانع است؛ و انسانِ پِسارنسانس فعال است و زیادی‌طلب. حالا چه کنیم وقتی مولانا می‌گوید: دلا خیمه خود بر این آسمان زن مگو که نتانم، بلی می‌توانی! یا می‌گوید:

چو سرو و سنبله بالا زوی کن
بنفشه‌وار اندر پست منگر
بدآن گلزار بی‌پایان نگه کن
بدآن خاری که پایت خست منگر
آری انسان مورد نظر مولانا انسانی جست‌وجوگر و بلندی‌طلب است، رو به بالا دارد. طلب و فزونی‌جویی دو رکن اساسی تعالیم شمس و مولانا هستند که بارها و به تفصیل و تأکید تمام در آن باره سخن گفته‌اند و از ابتذال و میان‌مایگی بیزارند: اندر این شهر قحط خورشید است سایه شهریار بایستی

شهر سرگین پرست پُر گشته‌ست
مشک نافه تتر بایستی
می‌گوید شهر را سراسر بوی گند گرفته است و سرگین‌پرستان که به بوی گند خو گرفته‌اند، شهر را پر کرده‌اند. دلش از آدم‌های منفعل میان‌مایه سست‌عنصر گرفته است:

زین هم‌هان سست‌عنصر دلم گرفت
شیر خدا و رستم دستانم آرزوست
گفتم که یافت می‌نشود، جُسته‌ایم
ما
گفت: آن که یافت می‌نشود، آنم
آرزوست

همچو مستسقی کز آبش سیر نیست
بر هر آنچه یافتی، بالله مایست
یعنی به آنچه می‌رسد قانع مشو و در پی زیادت باش. این که به نماز می‌ایستی و الله اکبر می‌گویی، جزئی از مراسم نماز است. به الله اکبر گفتن رسمی قانع مباحث. معنی الله اکبر چیست؟ یاد بزرگی خدا؛ اگر خدا بزرگ است، تو هم باید بزرگ باشی گفتنت الله اکبر رسمی است
گر تو آن اکبری، اکبر بیا

شمس تبریزی می‌گوید: الله اکبر نماز معنی‌اش این است که «بردار فکرت را از آنچه در وهم تو می‌آید و اندیشه توست؛ نظرت را بلندتر دار که او اکبر است از آن همه تصوورها، اگرچه تصور نبی است و مُرسل و اولوالعزم. یعنی پیشتر آ تا بزرگی بینی. بجوی تا بیایی».

این شعار شمس و مولانا است: همچو مستسقی کز آبش سیر نیست
بر هر آنچه یافتی، بالله مایست
بجوی تا بیایی.
«متابعت محمد آن است که اگر او به معراج رفت، تو هم بروی در پی او».
تو به هر جایی که باشی، می‌طلب
آب می‌جو دایما ای تشنه‌لب
کاین طلب مفتاح مطلوبات توست
این سپاه نصرت و آیات توست
این طلب‌کاری مبارک جنبشی‌ست
این طلب در راه حق مانع‌کشی‌ست
این چند کلمه را به یادگار، برای جوانان شیفته شمس و مولانا که در مجلس حضور دارند عرض کردم و همه‌تان را به خدا می‌سپارم.



آوای سنگ ها

نویسنده: ژاله آموزگار

کردن آنها از هم کار آسانی نیست، بخصوص در مقوله تاریخ واقعی که گزارش رخ داده‌است، واقعیت‌ها و روایت‌ها به حریم یکدیگر تجاوز می‌کنند. این مسئله را در نوشته‌های مورخان یونان و روم، در روایت‌های رومیان ارمنی، در خداین امه که از خلال تاریخ دوران اسلامی و شاهنامه، به مطالب آن پی می‌بریم و در تاریخ‌هایی که در سده‌های نخستین اسلامی به زبان عربی و فارسی درباره تاریخ ایران نگاشته شده‌اند، به عیان می‌توان دید.

این چنین می‌شود که در روایت‌های هرودوت زندگی کوروش واقعی در سایه داستان خواب آستیاک و روئیدن تاک از وجود ماندانا و پرورش یافتن او در خانه شبان رنگ می‌بازد و بر اریکه قدرت نشستن داریوش، در گرو شیبه اسبی قرار می‌گیرد و حضرت سلیمان و حضرت ابراهیم با اشو زردشت همسان می‌شوند.

اما مطالب نگارش یافته بر لوحه‌ها و سنگ‌ها از لونی دیگر است.

این آثار نه تنها کمبودی از لحاظ گزارش رخ داده‌های مهم ندارند بلکه حتی می‌توان گفت که تاریخی که در آن‌ها عرضه می‌شود به دلایلی با ارزش‌تر و قابل اطمینان‌تر از شرح وقایع در کتاب هاست. زیرا این سنگ‌نوشته‌ها متعلق به همان دوران رخ داده‌ها هستند و به همت معاصران

زمانی که قلم‌ها بر روی کاغذها می‌لغزند و می‌نگارند که ایرانیان تاریخ خود را نگاشته‌اند، استوانه کورش، صخره‌های بیستون و نقش رستم و کعبه زردشت و پایکولی به غرش درمی‌آیند و فریاد برمی‌آورند که بر پیشانی ما چه حک شده است، جز تاریخ؟

مگر گزارش گران که تاریخ را در کتاب‌ها می‌نویسند، از چه سخن می‌گویند جز از رویدادهای با این تفاوت که تاریخ‌نگاران غالباً با روایت‌های جنبی هسته اصلی حوادث را در پرده‌ای از ابهام قرار می‌دهند.

هر سرزمینی از نخستین لحظه وجودی تاریخ خود را بر دوش می‌کشد. ولی تاریخ تقسیماتی دارد جز این که به دوران پیش تاریخی و تاریخی تقسیم می‌شود. برای آن تقسیمات دیگری نیز می‌توان برشمرد: تاریخ واقعی، تاریخ روایی و تاریخ اساطیری.

تاریخ واقعی ظاهراً بر مبنای داده‌ها و اطلاعات ثبت شده و مستند است.

تاریخ روایی در کنار تاریخ واقعی روایت‌های مربوط به این رخ داده‌ها را حکایت می‌کند.

و تاریخ اساطیری تاریخی است که بر مبنای باورهای هر سرزمینی شکل می‌گیرد.

در بسیاری از موارد تعیین مرزهای این تاریخ‌ها و جدا



کرده‌اند. این فهرست از آغاز تاریخ سومر تا پایان سده هجدهم پیش از میلاد را شامل می‌شود. ارزش این سندها بسیار بالاست چون نه تنها سنتهای کهن سومری را شرح می‌دهد بلکه چهارچوب زمان‌بندی شده‌ای را نیز در اختیار می‌گذارد که بسیاری از داستان‌های عصر قهرمانی سومر را هم می‌توان در آن جای داد. حتی شرح طوفان و سیل را نیز در لابه‌لای آنها می‌توان یافت. اما نخستین وقایع‌نگاری مربوط به هزاره دوم ق. م. و متعلق به فرمانروایان بابلی است. پادشاهان بابل با انشایی سنگین و با زبانی مهجور شرح وقایعی را که بر فرمانروایی آنها گذشته است بر کتیبه‌ها به نگارش درآورده‌اند. این سالنامه‌ها برای تدوین تاریخ بسیار مفید بوده‌اند. دانشمندان نوشته‌های استوانه کوروش را نیز بازتابی از این سنت می‌دانند. اما تنها تاریخ نیست که بر پیشانی سنگ رقم می‌خورد، برخی از فرمانروایان قوانین حاکم بر سرزمینشان را نیز بر صفحه سنگ‌ها جاودانه کرده‌اند. که کتیبه حمورابی نمونه کامل آن است. ولی دو لوحه مهم پیش از کتیبه حمورابی در این مورد وجود داشته است:

نخست مجموعه قوانین پادشاه سومری به نام اور نَمو که در ۲۰۵۰ قبل از میلاد لوحه‌ای حاوی قوانین را به یادگار گذاشته است و لوحه فرمانروای دیگر بابلی به نام بی‌لاما که از ۱۸۸۴ تا ۱۸۶۳ ق. م. دوران فرمانروایی او بوده است. او دستور نگارش لوحه‌هایی را در شرح قوانین حاکم بر سرزمینش داده است. دانشمندان معتقدند که این لوحه‌ها الهام‌بخش حمورابی بوده‌اند. حمورابی فرمانروای پر قدرت بابل در سالهای ۱۷۹۲ تا ۱۷۵۰ پیش از میلاد، دستور داد مجموعه قوانینش بر سنگ‌ها نگاشته شود.

آنچه اکنون زینت‌بخش موزه لوور پاریس است کتیبه‌ای است بر سنگی با ارتفاع دو متر و نیم که یکی از فرمانروایان ایلامی آن را از بابل به شوش برده بوده است و دومورگان باستان‌شناس فرانسوی در آغاز سده بیستم میلادی آن را کشف کرد و اکنون با عظمت تمام در موزه لوور فرانسه قد برافراشته است. سنگ‌نوشته‌های آشوری نیز که در فاصله سده نهم تا هفتم پیش از میلاد جاری شده‌اند، اطلاعات تاریخی باارزشی را در اختیار مورخان قرار می‌دهند. کتیبه‌های آشوری را به چند دسته تقسیم می‌کنند با عنوان‌های :

۱. نامه‌هایی به خدا که هنرمندترین کاهنان آن را تنظیم کرده‌اند.
۲. سالنامه‌ها یا شرح لشکرکشی‌های سالیانه.
۳. کتیبه‌های حاوی بازبینی کلی از مجموعه لشکرکشی‌ها.
۴. کتیبه پیروزی یا کتیبه‌ها و لوحه‌هایی که ضمن بنای ساختمانی در آن قرار می‌دادند.

آن حوادث به نگارش درآمده‌اند و اگر اغراق یا تحریفی هم در آنها باشد، باید اذعان کرد که کتابهای تاریخ هم از این موضوع مبرا نیستند حتی تحریف‌ها و اغراق‌ها در کتاب‌ها به مراتب بیشتر است.

از سوی دیگر سنگ‌نوشته‌ها عاری از مطالب جنبی و نقل روایت‌های شفاهی هستند.

این درست است که ما به دلیل قداستی که کلام در فرهنگ کهن ما دارد، دیر در به روی خط گشوده‌ایم و در سرزمین ما همیشه ادبیات شفاهی بر ادبیات کتبی برتری داشته است، ولی فراموش نکنیم که هر بار نیازی احساس شده است، تیشه‌ها به موقع به کار افتاده‌اند و سنگ‌نوشته‌ها آوا سر داده‌اند.

پس می‌توانیم مطالب سنگ‌نوشته‌ها را تاریخ بدانیم و برای مستدل و مستند کردن این مطلب، سعی می‌کنیم به اختصار به سابقه نگارش بر سنگ در منطقه پیردازیم و سپس در سرزمین خودمان به عنوان نمونه و به منظور ارائه شاهد بر این گفتار، سه سنگ‌نوشته مهم از دوره هخامنشی یعنی استوانه کوروش، کتیبه بیستون داریوش و کتیبه دَنُو خشیارشا و سه سنگ‌نوشته مهم از دوره ساسانی، یعنی کتیبه شاپور اول در کعبه زردشت، کتیبه‌های کردیر یا کرتیر در چهار منطقه استان فارس و کتیبه نرسه در پایکلی را به اختصار مورد تحلیل تاریخی قرار می‌دهیم. چون این کتیبه‌ها بجز این که از لحاظ باستان‌شناسی و زبان‌شناسی ارزش فراوانی دارند، ولی از سوی دیگر به دلیل نقل واقعه‌های مهمی که نیاز به بازگویی و ماندگاری برای نسل‌های بعد داشته‌اند، بر سنگ نقش پذیرفته‌اند و از این لحاظ از اهمیت بیشتری برخوردارند.

سابقه نگارش رویدادها و هم‌چنین قوانین و اندیشه‌ها بر سنگ و لوحه به گذشته‌های بسیار دور برمی‌گردد و باستانی‌ترین نمونه‌ها در سرزمین میان رودان است. نگارش تاریخ در بین‌النهرین که گهواره تمدنی بزرگ است با سنگ‌نوشته رقم خورده است.



کهن‌ترین آن‌ها فهرست پادشاهان سومری است که در مجموعه پانزده کتیبه‌ای که جمع‌آوری و خوانده شده‌اند نام سلسله‌هایی آمده است که بر سرزمین سومر حکم روایی